



کربلا حرم مقدس

از روزگاران باستان، منطقه کربلا به نام «کوروبابل» نامیده می شد که بعدها به واژه «کربلا» تغییر یافته است.

سپس یک تحول لغوی دیگر رخ داد که آن را از صورت بسیط به ترکیب «کرب» و «بلا» درآورده است. چنانکه شاعران به این نام می خوانند^(۱):

این سرزمین در نزدیک ترین مناطق مجاور خود، چندان دارای اسم و رسم و شهرت نبوده است تا چه رسد به دورترین نقاط جغرافیایی دنیا. کربلا چندان دارای موقعیت خاصی نبوده است. نه در خاک و تربتش و نه در حوادث تاریخی (پیش از شهادت امام حسین علیه السلام) که در آن جا رخ داده بود. از این جهت چندان جذاب نبوده است که کسی به دیدن

آن رغبت کند که سپس سیمای آن در حافظه آن شخص پس از مسافرت و

۱. علامه سید هبة الدین شهرستانی در کتاب ارزشمند «نهضة الحسين» می گوید: کربلا از کلمه «کوروبابل» عربی گرفته شده و مجموعه ای از روستاهای بابل قدیم است. از آن جمله «نینوی» از شهرهای قدیمی است که امروزه تنها آثاری از آن در نزدیکی های سد هندی باقی مانده است. «غاضریه» که امروزه به نام «سرزمین حسینی» معروف است «کربلة» (به تفخیم لام) در شرق کربلا و جنوب آن واقع است. پس از آن «کربلا» یا «عقر بابل» است که در شمال غربی غاضریه واقع شده است و بعد از آن «نواویس» است که پیش از فتوحات اسلامی، گورستان مسیحیان و نصارا بوده و امروزه در نزدیکی نینوا از سرزمین های ناحیه حرم حسینی است و بعد «حیر» که معروف به «حائر حسینی» است و آن مکان امروزه محل قبر سیدالشهداء علیه السلام است که همان صحن شریف و روضه حسینی است. (هبة الدین شهرستانی، «نهضة الحسين»، ص ۱۲، و رک: استاد جعفر الخلیلی، «المدخل الى موسوعة العتبات المقدسة»، ص ۱۱۰- دارالتعارف، بغداد- بیروت - ۱۹۶۵).

می‌شود: اما این، خیلی کم بود که تاریخ حسین علیه السلام با تاریخ اسلام پیوند بخورد نه، بلکه لازم بود که با تاریخ انسان به نام همه انسان‌ها و «انسانیت»

ما، در روی این زمین پهناور، مکان و جایی را نمی‌شناسیم که نام آن با مجموعه‌ای از فضایل و مناقب همراه باشد که برای انسان‌ها، از سرزمین کربلا - پس از شهادت امام حسین علیه السلام - مقدس‌تر باشد! هر نام و فضیلتی که ذکر شود؛ هر صفتی از صفات عالیة انسانی که انسان، تنها با آن صفات و فضیلت‌ها انسان است، یاد شود؛ در کربلا جمع است. آن‌جا که هیچ انسانی بدون آن فضیلت‌ها، اساساً انسان نیست که بلکه یک حیوان زبان‌بسته و گنگ است.

- آن‌جا که با فضیلت عجین است - پیوند بخورد که شایسته جاودانگی و بلندی و عظمت باشد.

امروزه، کربلا حرمی است که

هجرت خود از آن‌جا باقی بماند. و شاید حوادث زمان، چنان اتفاق افتاده است که سال‌ها پس از سال‌ها و قرن‌ها پس از قرن‌ها گذشته تا کسی بتواند اسمی از کربلا بشنود و یا وجود آن را لمس کند. مگر همان اسم مشهور «نینوی» و مناطق همسایه و مجاور آن که در ردیف مناطق همجوار نینوا واقع شده‌اند!

یک حادثه عجیب

اما انگار چنین مقدر بوده است که حادثه‌ای یا تصادفی از حوادث روزگار اتفاق بیافتد و کاروان حسین علیه السلام پس از آن‌که او را از رفتن به هر جای دیگری - به جز کربلا - مانع شوند؛ او مجبور شود که کاروان خود را در آن منطقه فرود آورد.

آری! دقیقاً از همین لحظه است که تاریخ کربلا با تاریخ اسلام - همه اسلام - پیوند می‌خورد و یکی

یاد شود؛ در کربلا جمع است. آن جا که هیچ انسانی بدون آن فضیلت‌ها، اساساً انسان نیست که بلکه یک حیوان زبان بسته و گنگ است.

آری! این فضیلت‌ها با نام حسین علیه السلام همراه است. اصولاً نام

میلیون‌ها انسان فضیلت‌دوست از مسلمانان، برای عبرت و یادآوری و نیز از غیر مسلمانان و ملت‌های آزاده برای مشاهده و نظر در تاریخ انسان! آن را زیارت می‌کنند. اما اگر بخواهیم حق جاودانگی و عظمت کربلا را

بشناسیم، شایسته است

که کربلا را مزار و مکان مقدس هر انسان فضیلت‌خواه بدانیم که برای فضیلت و قداست انسانی، سهمی قائل است! زیرا ما، در روی این زمین پهناور، مکان و جایی را نمی‌شناسیم که

هرگز رهبری انسانی نمی‌تواند روح فداکاری و شهادت را در اصحاب و اطرافیان خود به وجود آورد جز این‌که خود نخست شهادت و فداکاری را در راه دعوت خود، انتخاب کند و به مکتبش ایمان داشته باشد. این خصلت شهید و شهادت است که پیشوای شهیدان می‌شود.

حسین علیه السلام؛ یعنی اوج و اعتلای فضیلت‌ها که در این سرزمین مدفون است. حالا یک به یک، این فضیلت‌ها را زیر ذره‌بین حق‌پرستی و فضیلت‌خواهی به عیار محک می‌زنیم:

کدام فضیلت‌های انسانی،

نام آن با مجموعه‌ای از فضایل و مناقب همراه باشد که برای انسان‌ها، از سرزمین کربلا - پس از شهادت امام حسین علیه السلام - مقدس‌تر باشد! هر نام و فضیلتی که ذکر شود؛ هر صفتی از صفات عالیة انسانی که انسان، تنها با آن صفات و فضیلت‌ها انسان است،

مقدّرات چنین رقم خورده بود
که در ناحیه‌ای، شریف‌ترین انسان‌ها
از فرزندان آدم حضور یابند و در طرف
دیگر پست‌ترین و رذل‌ترین حیوانات
دوپا قرار گیرند!

یک ملاحظه ساده

با یک ملاحظه ساده، آدمی

می‌تواند اخلاق و
فضیلت‌های این
انسان‌ها را ارزیابی
کند. آری! با یک
حساب ساده، اگر
احدی در کربلا
می‌خواست
جان‌ش را نجات
دهد و کشته
نشود، با یک کلمه
ساده یا یک گام

ساده، می‌توانست خود را از مرگ
نجات دهد و از گرداب حوادث
برهاند. آری با یک کلمه می‌توانست خود

فضیلت‌های عالیّه انسانی است که از
ایمان، فداکاری، ایثار، بیداری
و جسدان، بزرگداشت و پذیرش
حقیقت، عمل به تکلیف و وظیفه،
صبر و بردباری در برابر محنت و غم،
غیرت و مردانگی، مبارزه با استبداد و
ستمگری و شجاعت و شهامت در
مواجهه با مرگ حتمی، بیشتر باشد.

همه این
فضیلت‌ها - آری
همه این
فضیلت‌های
انسانی - در کربلا از
آن لحظه‌ای که
حسین علیه السلام در آن جا
فرود آمد، تجلّی
یافته است. در هیچ
حادثه‌ای از وقایع
تاریخی از تاریخ

امام حسین علیه السلام در آن شب شهادت،
شب عاشورا، اصحابش را جمع کرد
و به آنان چنین گفت: شما احسان
کردید و مرا یاری نمودید؛ اما دشمن
تنها مرا می‌خواهد. اگر مرا بکشند با
کس دیگری کار ندارند. شب فرا
رسیده، از تاریکی شب استفاده کنید
و راه خویش بگیرید و خود را نجات
دهید

انسان، در هیچ جا و مکانی در روی
زمین چنین فضیلت‌هایی، نشان داده
نشده است.

را نجات دهد!

باشد. این خصلت شهید و شهادت است که پیشوای شهیدان می شود.

همراه تو می میریم

در راه کربلا فرزند جوان - علی بن الحسین علیه السلام - به پدرش - آنجا که پدر، سخن از مرگ به میان آورد -، رو کرد و پرسید:

- پدر! آیا ما در راه حق نیستیم؟

- حسین علیه السلام: بلی، به خدایی که همگان به سوی او خواهیم رفت!

- جوان: پدر! پس از مرگ چه باکی داریم.

همه شهیدان کربلا، چنین بودند. از حوادث واهمه نداشتند. آنجا که یقیناً می دانستند که آنان به حقانند و در راه آن می میرند. حسین علیه السلام از آنان خواست - آنجا که از تسلیم به دشمن و پذیرش بیعت امتناع کرد - او را تنها گذارند و او خود تنها شهید شود و احدی از اصحابش

اما شگفت اینجاست که شهدای کربلا همگی مرگ و شهادت را برگزیدند. در حالی که هنگام مرگ هم تشنه بودند و هم گرسنه؛ اما از گفتن آن کلمه یا برداشتن آن قدم ساده (گرایش به جانب دشمن) امتناع ورزیدند! آری! این شهیدان، زیبایی اخلاق و فضیلت را بر متاع زندگی زودگذر دنیایی، ترجیح دادند. در اوج فضیلت سیدالشهداء همین بس که اصحاب حسین علیه السلام این فضیلتها را در رهبر و پیشوا و قائدشان، خود به چشم دیدند که راه او را انتخاب کردند. این حسین علیه السلام بود و شهیدان را به دنبال خود کشید.

هرگز رهبری انسانی نمی تواند روح فداکاری و شهادت را در اصحاب و اطرافیان خود به وجود آورد جز این که خود نخست شهادت و فداکاری را در راه دعوت خود، انتخاب کند و به مکتبش ایمان داشته

را برای مرگ تحریض و تشویق نکرد.

می‌میریم!

او در آن شب شهادت، شب

گفتند: ما با تو می‌میریم، و تو

عاشورا، اصحابش را جمع کرد و به

آزادی و نظر خود را داری. اصحاب

آنان چنین گفت: شما احسان کردید و

کربلا هرگز نگفتند که تو - یا

مرا یاری نمودید؛ اما دشمن تنها مرا

حسین علیه السلام! - از نظر خود عدول کن.

می‌خواهد. اگر مرا بکشند با کس

آنان کسانی نبودند که تغییر رأی را در

دیگری کار ندارند. شب فرا رسیده، از

نظر او ترغیب کنند تا خود زنده بمانند

تاریکی شب استفاده کنید و راه

خویش گیرید و خود را نجات دهید.

انگار که او برای آنان هلاکت

به خدا پناه می‌بریم و به احترام ماه

حرام... وقتی که برگشتیم؟ به مردم چه

بگوییم؟ بگوییم ما آقا و رهبر و

پیشوای خود را تنها گذاشتیم. او را

تنها گذاشتیم که هدف تیرها و آماج

نیزه‌ها و شکار حیوانات وحشی شود و

ما فرار کردیم که زنده بمانیم؟ پناه بر

خدا... نه هرگز! هرگز! ما با تو زنده

می‌مانیم و با تو می‌میریم

می‌خواست! و نجات نمی‌خواست

(زیرا آنان هلاکت را در زنده ماندن

پس از حسین علیه السلام می‌دانستند) اما

همگی به یک زبان گفتند:

«به خدا پناه می‌بریم و به احترام

ماه حرام... وقتی که برگشتیم؟ به مردم

چه بگوییم؟ بگوییم ما آقا و رهبر و

پیشوای خود را تنها گذاشتیم. او را تنها

گذاشتیم که هدف تیرها و آماج نیزه‌ها و

شکار حیوانات وحشی شود و ما فرار

کردیم که زنده بمانیم؟ پناه بر خدا... نه

هرگز! هرگز! ما با تو زنده می‌مانیم و با تو

و نجات یابند.

اگر آنها کمی خود را فریب

می‌دادند؛ تسلیم و پذیرش بیعت را به

او پیشنهاد می‌کردند؛ به عنوان این‌که

بنی هاشم، دفع کند».

مسلم بن عوسجه انگار که خود را عتاب می کند - آنجا که حسین علیه السلام به او رفتن را پیشنهاد کرد - گفت: پسر پیامبر!، آیا ما تو را تنها بگذاریم؟ پس جواب خدا را درباره انجام وظیفه خود و حق تو، چگونه بدهیم. نه! به خدا، من هرگز این کار را نمی کنم.

ما خیرخواه توایم و حیات و سلامتی تو را می خواهیم و به تو اخلاص داریم؛ اما هرگز این کار را نکردند. نه خود را فریب دادند و نه او را، و صادق ترین خیرخواهی را در آن دیدند که او را از تسلیم و پذیرش ذلت بازدارند و از مرگ و شهادت نهراسند. آنان همگی این کار را کردند!

گفتار شهیدان

همه اصحاب کربلا، قوم و خویش حسین علیه السلام نبودند، بلکه عده ای غریب و بیگانه هم در میان آنها بود؛ اما آنها همگی یک زبان چنین گفتند: مرگ را می پذیریم و زیر بار ذلت نمی رویم.

زهیر بن قین گفت:

«به خدا! من دوست دارم کشته شوم؛ پاره پاره شوم و باز کشته شوم و هزار بار همین طور کشته شوم؛ اما خداوند این فتنه را از تو و از جوانان

اصحاب کربلا هرگز نگفتند که تو - یا حسین علیه السلام - از نظر خود عدول کن. آنان کسانی نبودند که تغییر رأی را در نظر او ترغیب کنند تا خود زنده بمانند و نجات یابند.

مادام که شمشیر به دست دارم و نیزه ام همراه من است آن را در دل دشمن فرو می کنم. حتی اگر سلاح هم نداشته باشم با آنان با سنگ می جنگم! به خدا! ما تو را تنها نمی گذاریم تا خداوند شاهد باشد که ما حق پیامبر را درباره تو رعایت

(عوض) او را بدهد! امام علیه السلام به او اجازه داد که برگردد و پسرش را آزاد کند. او شدیداً از پذیرش این پیشنهاد امتناع کرد و گفت: «کار خود و کار او را به حساب خدا می‌گذارم» سپس به امام علیه السلام عرض کرد: «من هرگز از تو جدا نمی‌شوم که بعداً از مسافران بپرسم (که جریان به کجا انجامید). والله هرگز! ابداً این کار را نخواهم کرد!»

ادامه دارد

کردیم. به خدا!، اگر من کشته شوم و سپس زنده شوم، سوزانده شوم و دوباره زنده شوم؛ باز هم سوزانده شوم و خاکسترم را به باد دهند و پخش شوم، هفتاد بار هم این کار را انجام دهند هرگز! هرگز! از تو جدا نمی‌شوم تا روح همراه تو به پرواز آید!

در شب عاشورا، یکی از یاران حسین علیه السلام را گفتند که پسر ت در جنگ دیلم اسیر شده است. او را آزاد نمی‌کنند مگر این‌که کسی فداء

قال له رجل ابتداءً: كَيْفَ أَنْتَ عَافَاكَ اللَّهُ. فَقَالَ علیه السلام له: «السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ. عَافَاكَ اللَّهُ». ثُمَّ قَالَ: «لَا تَأْذَنُوا لِأَحَدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ»

مردی با او (امام حسین علیه السلام) آغاز سخن کرد که حالت چطور است؟ خدا عافیت دهد، فرمود: «سلام کردن بر سخن گفتن مقدم است خدا تو را عافیت بدهد. سپس فرمود: به کسی اجازه ورود ندهید تا سلام دهد».

(تحف العقول، ص ۲۵۰، ج ۶).